



## هدف از آفرینش

مرحوم آیه الله علامه طباطبائی

کنسیم، پس «سیری» چنانکه رابطه‌ای با تغذی داشت، رابطه دیگری نیز با ما دارد، زیرا وی کمالی است که نقص وجودی ما را تکمیل و نیازمندی‌های ما را رفع و با جلوه‌ای که بقوای درونی ما می‌کند، ما را وادار به فعالیت می‌کند که ویرا تحصیل و خود را با وی تکمیل کنیم.

هر یک از کارهای ارادی و اختیاری خود را مانند آشامیدن، نشستن، برخاستن، گفتن، شنیدن، رفتن، آمدن و... بررسی نمائیم همان خواصی که از بررسی مثال تغذی بدست آمدنشان خواهد داد. حتی در کارهایی که بحسب ظاهر با کمال بی‌غرضی انجام می‌دهیم، اگر دقت کنیم روشن می‌شود که اگر نفعی برای ما نداشته باشد، انجام نخواهیم داد، مانند خوبیهائی که از راه بشردوستی فقط انجام داده و غرض دیگری نداریم و مانند دستگیری که یک توانگر بی‌نیاز از یک فقیر نیازمند می‌کند و... در این موارد در حقیقت آرزوی عاطفه را عملی می‌سازیم و تأثیر درونی خود را از مشاهده حال فقیر رفع نموده و راحتی نفس خود را تأمین می‌کنیم و همچنین...

از این بررسی بطور عموم و کلیت این نتیجه را می‌توان گرفت که «غرض فعل» در کارهای اختیاری، اثر مناسبی است که در مستهی البه فعل (حرکت مخصوص فاعل) قرار گرفته و هم مرز فعل می‌باشد و کمالی

می‌باشد، زیرا راهی برای استقراء و تتبع موارد نداریم.

در مثال تغذی که گذشت، سیری را که غرض است، بواسطه تغذی تحصیل می‌کنیم، سیری با تغذی ارتباطی دارد؛ زیرا نتیجه و مولود همین کار است و غذا با ورود خود بمعده - مثلاً - دستگاه گوارش را بفعالیت واداشته و او را از وارد کردن ماده جدید بی‌نیاز ساخته و خواسته او را تأمین می‌کند و بالاخره «سیری» یک نحو اثر و معلول تغذی است و تغذی نیز کار و حرکت مخصوصی است که از ما شروع کرده و به اثر خود که سیری بوده باشد منتهی شده و خود از بین می‌رود و همچنین تغذی ارتباطی دیگری با ما (که فاعل هستیم) دارد و آن این است که ما مواد بقا و ادامه زندگی را در داخل وجود خود بعنوان ذخیره نداریم؛ فقط برای تأمین بقا به تجهیزاتی از قوا و ابزارها مجهز می‌باشیم که بواسطه آنها مواد غذایی مفید بقا را تدریجاً تحصیل کرده و ضمیمه وجود خود قرار داده و بزندگی خود ادامه می‌دهیم.

همینکه قوای درونی ما که توأم با شعورند، حس نیازمندی کردند با جنب و جوش طبیعی خود، ما را وادار می‌کنند که ابزار بدنی را بکار انداخته و با انجام حرکات و بیژهای، خود را به مورد حاجت رسانیده و نقص وجودی خود را تکمیل

بدون شک آنچه ما را وامی‌دارد که از غرض آفرینش سؤال کنیم این است که ما چنانکه مشاهده میکنیم کارهای اجتماعی و عقلانی خود را برای تحصیل اغراض و آرمانهائی انجام می‌دهیم که طبعاً مناسب کار بوده و بدرد ما بخورد؛ ما می‌خوریم برای اینکه سیراب شویم؛ می‌پوشیم برای اینکه سرما و گرما مصون بمانیم؛ خانه می‌سازیم برای اینکه سکنی کنیم؛ سخن می‌گوئیم برای اینکه ما فی الضمیر خود را بفهمانیم و...

هرگز انسان، بلکه هر ذی‌شعوری در کارهایی که با شعور و اراده انجام می‌دهد، از غرض و هدف خالی نبوده و کاری را که هیچگونه نفعی عاید ندارد، انجام نخواهد داد. همین مشاهده اغراض در افعال ارادی خودمان و قیاس حال هر فاعل علمی دیگر بحال خودمان می‌باشد که ما را وادار باین پرسش می‌کند که: «غرض خدای جهان (که مصداق یک فاعل علمی است) از آفرینش چیست؟» ولی آیا همین اندازه از مشاهده و قیاس، صحت این سؤال را می‌تواند تضمین نماید؟ و آیا حکم و خاصیتی را که در پاره‌ای موارد یافتیم، می‌توان به همه موارد توسعه و تعمیم داد؟ پاسخ این پرسشها منفی و تنها راه حل قطعی، تجزیه و تحلیل معنی غرض

است که نقص فاعل را رفع نموده و او را تکمیل می کند.

البته چنانکه روشن شد در نظر بدوی موضوع غرض را مخصوص فاعلهای اختیاری که با شعور و اراده مجهز می باشند و کارهای اختیاری آنها، می دانیم ولی اگر تا اندازه ای دقیق تر شویم خواهیم دید که همه آثار و خواصی که بواسطه آنها برای افعال و فاعلهای اختیاری، «غرض» اثبات کردیم، بی کم و کاست در عاملهای طبیعی و افعال طبیعی آنها موجودند زیرا هر عامل طبیعی و هر مرکب مادی نیز مانند یک فاعل اختیاری با قوانین مجهز می باشد که برای رفع حاجت و اقتضای طبیعت خویش آنها را بکار انداخته و با انجام دادن حرکت مخصوصی که عمل اوست، حاجت خود را رفع و نقیصه خود را تکمیل می کند و همان چیزی که اثر فعالیت او است، هم با فعالیت او ارتباط مستقیم و منظمی دارد و هم با خود او؛ چنانکه در مورد فعالیتهای اختیاری همان طور بود. و بود و نبود شعور و اراده کمترین دخلی در تحقق و عدم تحقق این غایت و رابطه وی با فعل و فاعل ندارد. اگر چه ما این موضوع را در مورد افعال اختیاری که از فاعلهای زنده و با شعور و اراده سر می زند، غرض می نامیم و در فعالیتهای دیگر طبیعی از نام «غرض» مضایقه نموده و «غایت» نام داده و اطلاق لفظ غرض را اطلاق مجازی تصور می کنیم؛ لکن حقیقت امر در هر دو مورد یکی است و کاری را که یک عامل طبیعی در تاریخ خانه طبیعت انجام می دهد، یک فاعل زنده در روشنائی چراغ علم بوجود می آورد، بی اینکه در رابطه های مذکور تغییری پیدا شود.

### اطراد و عمومیت غرض و آرمان

با بیان گذشته روشن می شود که «غرض» در همه اجزای جهان آفرینش عمومیت داشته و تا آنجا که قانون علیت و معلولیت و سایر قوانین کلیه، حکومت می نمایند، هرگز کاری بدون هدف و غرض

انجام نمی گیرد و هیچ عاملی در فعالیت و عمل خود از غایت و آرمان بی نیاز نیست.

هر فردی را که از هر نوع بگیرییم مانند یک انسان، یک حشره، یک درخت سیب، یک بوته گندم، یک پارچه آهن، یک واحد اوکسیژن و... خواهیم دید که با موجودی قوای فعالیت خود، سازشی با محیط بیرون از خود کرده و با اجزای فعاله محیط خود هم آهنگ شده و برای دریافت هدفهای کمالی خود و بتفع خود، حرکتهای ویژه ای انجام می دهد و همینکه حرکت و یژه را تمام کرد، نتیجه حرکت «غرض و غایت» جایگزین حرکت گردیده و خواست طبیعی یا ارادی متحرک تأمین شده و کمال مطلوبش ضمیمه وجودش می شود.

انواع کلیه که خانواده های بزرگتری در هر گوشه و کنار جهان بوجود آورده و زندگی می کنند مانند نوع انسان، نوع اسب، نوع درخت سیب و... همین حال را داشته و پیوسته با فعالیت و یژه نوع خود، مقاصد و آرمانهایی را تعقیب کرده و با تحصیل آنها نواقص تکوینی خود را رفع و برای بقای خود کمک می گیرند.

و همین سخن نسبت بمجموع اجزای عالم که میان آنها رابطه غیر قابل تردیدی موجود است نیز جاری است.

اساساً هر حرکتی تحقق پذیرد، از سونوی بسونوی است و از جهتی بجهت دیگری متوجه بوده و همیشه حال و مساطت را داشته و چیزی را بچیزی و طرفی را بطرفی وصل می نماید و جهت و سونوی که حرکت خواهان اوست؛ همان غایت و غرض است که نقیصه و خواسته متحرک را تکمیل می کند و در این حال دیگر قطع می شود. یعنی تبدیل بحالتی می شود که نسبت به وی سکون و آرامش محسوب می شود. اگر چه همین سکون و آرامش از نظر دیگر، حرکت دیگری است که خود نیز غایت و غرض دیگری را تعقیب می نماید.

هرگز نمی شود تصور کرد، حرکتی تحقق پذیرد و بسونوی متوجه نشود و یا توجه

بسونوی داشته باشد ولی «سوی» نامبرده، رابطه ای با حرکت نداشته و بمجرد اتفاق پدید آید؛ و یا نیروی محرکی حرکتی را بوجود آورد و رابطه علیت با همان حرکت نداشته باشد و یا قوه محرکه با وجود رابطه با حرکت، رابطه وی با «غایت حرکت» اتفاقی بوده باشد.

نظم عجیبی که در فعالیت علل و عوامل در این جهان پهناور دیده می شود و قوانین عمومی غیر قابل تخلف که بطور یکنواخت در این جهان هستی حکومت می کند، حدوث اتفاق را غیر قابل قبول می سازد.

بقول یکی از دانشمندان: فرض پیدایش اتفاقی یک پدیده که فقط دارای ده جزء اتمی بوده و بشکل خاصی ترکیب یابد؛ یک احتمال از ده میلیارد احتمال است و البته ترجیح یک احتمال را به ده میلیارد احتمال باستثنای یک واحد، جز تبعیت از پندارهای بی مغز و بی پایه نمی توان شمرد.

و هرگز افکار علمی و شعور فطری انسان، اجازه نخواهد داد که در فعالیتهای بی پایان جهانی، رابطه را میان فعل و فاعل و غایت فعل نفی کرده و بدین واسطه بنیان همه قضاوتهای علمی و افکار غیر قابل تردید انسانی آب ببندیم.

### آرمان و غرض جهانی

جهان پهناور آفرینش از کوچکترین ذره بی مقدارش گرفته تا بزرگترین مجموعه از اجرام ثابت و سیار و کهکشانهای شگفت انگیز وی بواسطه ارتباط حقیقی که همه با هم دارند؛ واحد بزرگی را تشکیل می دهد که با همه هویت و واقعیت و شون خود (نه تنها از جهت نسبت مکانی) در تغییر و تحول بوده و یک حرکت کلی و عمومی را بوجود می آورد (طبق نظریه های علمی و فلسفی) و متوجه غرض و آرمانی بوده و رهسپار بسوی مقصدی است که (طبق نظریه قطعی نامبرده بالا) با رسیدن بمرز مشترک وی هدف و غرض نامبرده جایگزین این حرکت شده و این جهان

گذران پر غوغا تبدیل جهانی ثابت و آرام خواهد گردید.

جهان آینده ما که جهانی است فردائی، در دنبال جهان امروزی، بی تردید در برابر روز گذشته خود حالت ثابت و آرامش خواهد داشت و نواقص و کم و کاست این جهان را رفع و تکمیل نموده و هر قوه را بفعلیت خواهد رسانید.

ولی آیا این ثبات و کمال وی نسبتی بوده و تنها با مقایسه بحال امروزی جهان دارای این صفت خواهد بود یا ثبات و آرامش نفسی پیدا نموده و هیچگونه تحول و تغییری راه بوی نخواهد داشت؟

و با تغییر دیگر آیا حرکت کلی جهان که با رسیدن بمقصد و غرض تبدیل بهمان هدف و غرض شده و آرامش پیدا می کند مانند هدف و غرض حرکتهای جزئی امروزی پابرجائی و آرامش نسبی خواهد داشت؟ اگر چه از جهات دیگر در حرکت بوده و سرگرم تکاپو و افت و خیز است، و با اینکه جهان آینده ثبات و کمال نفسی و حقیقی داشته و حساب تغییر و تحول که در این جهان نقش حقیقی پیدایش هر پدیده ای را می بازد بکلی لاک و موم شده و پرگار روزگار با رسیدن بنقطه نخستین؛ گردش خود را خاتمه داده و دائره ثابت و کاملی بجای خود خواهد گذاشت و با تعبیر امروزی ادراک، چهار بعدی شده و پدیده های آنروز دیگر در گرد دیروز و فردا نخواهند بود؟

آنچه بیان اجمالی گذشته روشن می کنند؛ نتیجه ایست سر بسته و مطلق است کاملاً پیچیده و فشرده؛ جهانی است ثابت کامل در دنبال این جهان سیال و ناقص و سر منزلی است آرام که کاروان هستی با نهایت تلاش و کوشش بسوی وی روان بوده و روزی همه و همه این رهروان، نتیجه مساعی خود را بصورت فعلیت در آنجا دریافت خواهند داشت.

البته انسان در راه هضم همین نتیجه، بسؤال نامبرده و ده ها و صدها سوالات دیگر برخورد می کند که سیاهی یک سلسله

مجهولاتی را از دور جلوه می دهند و در حقیقت یکرشته بحثهایی را تشکیل می دهند که آنها را پیچیده ترین و عمیق ترین بحثهای کلی فلسفی می توان شمرد.

زیرا نظریه های کلی که کمک حسی ندارند، برای افهام ما عبیر الهضم می باشند تا ما چشم گشوده و بتماشای مناظر این جهان مادی پرداخته ایم آنچه از هر گوشه و کنار بچشم ما خورده است در حال حرکت و انتقال و تکون و زوال بوده و خود نیز فردی از این کاروان و رهسپار این راهیم و هر کدام از ماها نیز که چشم از این جهان بر بست، دیگر خبری از وی نداریم (و آنرا که خبر شد خبری باز نیامد) و در عین حال بحثهای دقیق فلسفی با اتکاء بر همین یقینی که از مقدمات منطقی و غیر قابل تردید تالیف شده اند، بقسمت عمده این سوالات پاسخ می دهند و این نظریه (جهان سیال و گذران غرض ثابت و پابرجائی دارد) منطبق است بموضوع معاد که اولیای دین از راه وحی بدست آورده و خبر داده اند.

### غرض خدا از آفرینش جهان

از بحثی که در آغاز مقاله کردیم روشن شد که: موضوع «غرض» رابطه ای با فعل دارد که حرکت فعلی را تبدیل بسکون و آرامش می کند و رابطه ای با فاعل دارد که نقص وجودی وی را تبدیل بکمال می نماید، و طبق بحثهای پرهائسی که از صفات آفریدگار جهان شده، ذات پاک وی جز کمال محض چیزی نبوده و هیچگونه نقص و حاجتی را در وی نمی شود سراغ کرد.

با عطف دو نظریه فوق نسبت بفعل خدای جهان می توان فرض غرض و اثبات آن نمود. چنانکه تفصیلاً بیان شد، ولی نسبت بذات پاک، پاسخ منفی باید داد و بعبارت دیگر اینکه گفته می شود (مقصود و غرض از اصل خلقت چیست؟) و (چرا خداوند غیر از خود موجودی را آفرید؟) اگر مقصود اینست که هدف فعل خداوند چیست و متوجه چه غایت و نهایتی است

(غرض فعل) جوابش اینست که هدف این جهان ناقص، جهان کامل و کاملتری است و اگر مراد اینست که خداوند بواسطه آفرینش چه نقصی را از خود رفع می کند و چه کمال یا نفعی را بخود جلب می کند سوالی است خطا و جوابش منفی است.

و پاسخی که نسبت بمسئله غرض خلقت با زبان دینی گفته می شود (غرض خدای متعال از آفرینش جهان، رسانیدن نفعی است بدیگران نه بخود منظور از وی همان معنی است که گفته شد.

در خاتمه باید تذکر داد که بطوری که تجزیه و تحلیل معنی غرض گفته شد، نتیجه می دهد غرض در جانی تحقق می پذیرد که فعل و فاعل یا تنها فعل نقیصه ای داشته باشد که با غرض رفع شود. بنابراین اگر فعلی یعنی آفریده ای فرض شود که هیچگونه نقیصه قابل رفعی نداشته باشد (مانند مجرد عقلی باصطلاح فلسفه) البته غرضی باین معنی که گفته شد نخواهد داشت.

بسی فلاسفه بواسطه تجزیه و تحلیل دقیق تری بدست آورده اند که غرض فعل در حقیقت کمال فعل و غرض فاعل کمال فاعل است. نهایت اینکه فعل گاهی تدریجی است و کمال وی در آخر بوی ملحق می شود و گاهی دفعی و مجرد از ماده و حرکت و در این صورت وجود فعل هم خود فعل است و هم کمال و غرض فعل.

و همچنین فاعل گاهی ناقص است و پس از فعل کمال خود را می یابد و گاهی تام و کامل است و در این صورت هم فاعل است و هم غایت و غرض و از این روی غرض خدای جهان از آفرینش جهان ذات خودش می باشد و بس و غرض فعلش که این جهان ناقص بوده باشد، جهان کاملتری است و غرض از جهان کاملتر، خود همان جهان کاملتر خواهد بود.

و همچنین هر آفریده کاملی که فرض شود غرض از خلقت وی خود وی خواهد بود.

والسلام.